

موقع جغرافیائی دشت مغان و چند رویداد

تاریخی در آن

دکتر رحیم هویدا

مقدمه - دشت مغان در آخرین حد شمالی کشور و در سمت غربی دریای مازندران و در شمالشرقی آذربایجان شرقی روی مدار $37/5$ تا 48 درجه طولشرقی و $39/20$ الی $29/42$ درجه نصفالنهار شمالی واقع شده و از شمال بروودخانه ارس و از يك قسمت شرقاً بخط مرزی ایران و شوروی و در قسمت دیگر به بالها رود و از جنوب بارتفاعات خروسلو و از طرف مغرب بروودخانه دره رود (نزدیک اصلا ندوز) محدود بوده و فاصله آن تا دریای مازندران 75 کیلومتر است .

دشت مغان بوسیله رودخانه ارس بدو قسمت شمالی و جنوبی تقسیم میشود که قسمت شمالی آن در خاک شوروی واقع شده که بنام دشت میل یا میل مغان نامیده میشود و قسمت جنوبی آن در جنوب دره ارس و در خاک شاهنشاهی قرار دارد . قسمت عمده دشت مغان در خاک شوروی قرار گرفته و فقط $\frac{1}{3}$ آن در خاک ایران با مساحت در حدود یکصد هزار هکتار است .

مساحت کل دشت مغان را از 300 تا 350 هزار هکتار تخمین زده اند و از نظر ارتفاع بسه قسمت مشخص که هر قسمت نسبت بقسمت دیگر حدود 20 - 40 متر اختلاف دارد تقسیم شده است . دشت مغان و ارتفاعات خروسلو در قسمت شمالشرقی آذربایجان شرقی مربوط بدوران میوسن

تا دوران چهارم یا عهد حاضر است .

شیب دشت مغان بطرف شمال و مشرق است و ارتفاع آن از سطح دریای خزر ۵۲ متر و از سطح دریای آزاد ۲۴ متر میباشد .
دشت مغان ایران به صورت مثلثی است که رأس آن بسمت شمال و یک ضلع از این مثلث در قسمت شرق است که بطول ۴۹ کیلومتر از تازه کند تا بیله سوار مرز مشترک با شوروی را تشکیل میدهد و ضلع دیگر مثلث که در طرف شمال غربی قرار گرفته محدود برودخانه ارس بطول ۶۷ کیلومتر از اصلاندوز تا تازه کند کشیده شده است و در قاعده این مثلث ارتفاعات خروسلو و تپه های مربوط بآن که از اصلاندوز تا بیله سوار امتداد دارد حد جنوبی دشت را محدود میسازد .

وجود سلسله کوهپائی مانند خروسلو و ارسباران و ارتفاعات بزغوش و سهند و سبلان و قوشه داغ که در جهات مختلف کشیده شده و تلاقی آنها با یکدیگر دهلیز هائی تولید کرده که در طی دورانهای زمین شناسی آبرفتهای رودخانه ای مانند ارس ، کر ، اجارود ، و گاهی خاکستر آتشفشانی قسمتی از این دره ها را پر کرده و در نتیجه امروز بخشی از دره ارس بصورت دشت مغان و دره بین ارتفاعات سبلان و قسمتی از کوههای طوالش در مشرق آذربایجان شرقی شامل جلگه اردبیل و بالاخره دهلیز بین ارتفاعات سبلان و قوشه داغ و قره داغ در شمال و کوههای بزغوش و سهند در قسمت جنوب جلگه های سراب و تبریز را بوجود آورده است .

۱- مرز آبی ایران و شوروی در تازه کند خاتمه پیدا می کند و مرز خاکی از همین جاتا بیله سوار شروع میشود زیرا رودخانه ارس در جلوی تازه کند قوسی زده و از خاک ایران خارج شده و بخارج شوروی وارد میگردد .

ارتفاعات خروسلو دشت مغان را از دو بخش انگوت و اجارود جدا میسازد. این دو بخش نسبت بمغان بیلاقی و سردسیر است و هر کدام از آنها دارای صدویست پارچه آبدی بزرگ و کوچک میباشد. مناطق مغان و مشکین شهر و اردبیل تحت تأثیر آب و هوای خزر يك منطقه بسیار مستعد متضمن مراتع بیلاقی و قشلاقی بوجود آورده است که صدها هزار رأس از اغنام و احشام سالیانه در فصلهای مختلف سال از آن بهره مند میشوند.

آب و هوای مغان

تابستان مغان سوزان و گرم و طاقت فرساست و بهار و پائیزش گرم و زمستان آن معتدل است بنابراین مغان دارای آب و هوای منطقه گرمسیری است.

رطوبت دریای خزر و تبخیرات رودخانه ارس بخصوص در قسمتهای شرقی و شمالی مغان تا اندازه ای هوای این منطقه را مرطوب میسازد و بسبب کمی ارتفاع از دریا زمستانهایش ملایم میشود و درجه حرارت تا صفر درجه پائین میآید.

قسمتی از رطوبات دریای خزر از طریق دره ارس بطرف غرب آن یعنی در خلاف جهت مسیر رودخانه حرکت می کند و قسمتی از ارسباران را در ساحل جنوبی و قسمتی از قراباغ را در ساحل شمالی تحت تأثیر قرار میدهد و سبب بوجود آمدن جنگلهای ارسباران و مراتع سرسبز و خرم آنسامان میشود.

۱- قسمتی از این مناطق تحت تأثیر رطوبات رسیده اذ دریای سیاه از طریق قراباغ نیز قرار میگیرند.

فصل زمستان فصل شکوفندگی دشت مغان است در زمانی که همه جا از برف سفیدپوش است دشت وسیع مغان مانند فرشی زمردین سبز و خرم پراز گلها و ریاحین برپهنه آذربایجان گسترده شده و صفا و رونق خاصی بر این منطقه وسیع بخشیده است .

در مغان در زمستانها بندرت برف میبارد و اگر برف و سرما در مغان پیش آید همراه با اثرات بسیار نامطلوب و خسارات سنگین بدامداران و دامپروران است^۱.

در تابستانها درجه حرارت تا ۴۰ درجه سانتیگراد و گاهی بالاتر هم میرود و بهار و پائیز آن نیز گرم است . میزان بارندگی سالیانه بطور متوسط در حدود ۳۲۰ میلیمتر (۲۰۰-۴۰۰ میلیمتر) و حداقل آن ۸۲ میلیمتر است . فصل بارندگی اغلب در پائیز و اوائل زمستان و بهار است بخصوص که بارندگی پائیزی که توأم با گرمی هوا میباشد زمینه تعلیف را برای دامهای ایلات که از ییلاق مراجعت میکنند آماده میسازد و در نتیجه همین بارندگی توأم با حرارت سبزه ها و علفها دوباره شروع بروئیدن میکنند و بدین جهت در سالهایی که باران نمیبارد برای ساکنین مغان فاجعه‌ای تلقی میشود . در تابستان بعلت گرمای فوق‌العاده هوا درخت و نبات خشکیده و همه از دشت به کوهپایه‌ها و ییلاقات اطراف پناه می‌برند .

از آمارهای موجود و نظرات تجربی ساکنان قدیمی دشت مغان چنین برمیآید که هر هفت سال یکبار میزان بارندگی بسیار خوب ، دو

۱- بانزول برف در زمستان و نیامدن بموقع باران در دشت مغان وضع غلات و بخصوص گوشت مصرفی مردم آذربایجان تغییر پیدا کرده قیمتها بالا میرود و گوشت نایاب میگردد .

سال متوسط و پنجسال کم است .

قسمت ساحلی مجاور کرانه‌های ارس نسبتاً مرطوب‌تر از قسمت جلگه‌ای است و هر قدر بطرف غرب آن حرکت کنیم هوا خشک‌تر میشود.

رودهای دشت مغان

مهمترین رودخانه در دشت مغان رودخانه ارس است که با دو شاخه مجزی در دشت مغان جاری است که یکی از ارتفاعات ترکیه موسوم به مین‌گول داغ (کوه هزار برکه) در جنوب ارضروم نزدیک سرچشمه فرات و شاخه دیگری از ارمنستان شوروی سرچشمه می‌گیرد و این دو شاخه در محل معروف به زنگنه واقع در منتهی‌الیه شمالغربی ایران با همدیگر تلاقی می‌کند و در نقطه تلاقی مرز مشترک ایران و شوروی را تشکیل میدهد و از آن بی‌بعد در سرحد ایران و شوروی جاریست و از حدود اصلاندوز که رودخانه دره رود بآن می‌پیوندد داخل در حدود دشت مغان میشود و در جلگه هموار و مسطح دشت جریان پیدا می‌کند و در نزدیکی ده خرابه‌ای بنام تازه‌کند قوسی زده بطرف شمال پیچیده وارد خاک شوروی می‌شود .

۲- باله‌ارود - این رودخانه از کوه‌های لنگان در ۴۸ کیلومتری بیله سوار سرچشمه می‌گیرد و در حد شرقی مغان قرار گرفته و از رودخانه‌های فصلی است که در مواقع بارندگی آب در آن جریان دارد در بقیه سال بستر و آن خشک است .

۳- رودخانه دره رود - این رودخانه را در اصطلاح عامه بنام دره رودچائی Dârerude مینامند که صحیحش همان دره رود است و در

پاره‌ای از کتب قدیم درآورد نیز نوشته‌اند این رودخانه از اجتماع سه رودخانه اهر و قره‌سو و رودخانه مشکین یا خیاوچای تشکیل میشود. از کنار ارتفاعات خروسلومی گذرد و در قسمت سفلی به نام دره رود نامیده می‌شود. دره این رودخانه در قسمت سفلی رودخانه عریض و در حدود اصلاندوز که بارس میریزد مصب رودخانه تا یک کیلومتر میرسد.

وجه تسمیه مغان و سوابق تاریخی آن

مغان که سابقاً موغان یا مغان یا موقان نام داشته سابقه تاریخی بسیار طولانی دارد و در گذشته با شهرهائی مانند اسفندار و بدّ یا بدّین و ورنان و باجروان و برزند و اولتان و بسیاری شهرهای دیگر یکی از مراکز تمدن بوده و محصولاتى مانند انگور و دیگر میوه‌ها و قطیفه و پلاس و زیلو داشته و پنبه آن معروف و بازارهای معتبری در شهرهای آن بوده که از آنسوی ارس برای خرید و یا مبادله کالا به آنجا می‌آمده‌اند و مساجد معتبری مانند مسجد شهر ورنان داشته که معروف و دارای شهرت بسزائی بوده است.

بطور مسلم تا نیمه قرن چهارم هجری که اسپهبد، آنجا با امیر وهسودان بجنکک پرداخت شهرها آباد و بلاد آن معمور بود ولی معلوم نیست در اثر چه عواملی همه آن آثار و شهرها از بین رفت و فقط چند اثر خرابه مانند بهرام تپه و قلعه اولتان در دشت مغان ایران و شهریار در مغان شوروی از دوران ساسانیان باقی مانده است. یعقوبی صاحب کتاب البلدان در ذکر شهر تفلیس اشاره بر رودخانه ارس کرده مینویسد که گفته میشود در پشت سر رودخانه سیصد شهر ویرانست و این شهرها هستند که

خدای تعالی داستان آن واصحاب رس را ذکر کرده است و چون حنظله بن صفوان را برایشان مبعوث کرد پس او را گشتند و خداوند آنان را نابود ساخت :

وعاداً و ثمود واصحاب الرس وقروناً بین ذلك کثیرا وکلاً ضربنا له الامثال وکلاً تبرنا لتبیرا (سوره فرقان آیه ۳۸) .

کذبت قبلهم قوم نوح واصحاب الرس و ثمود (سوره ق آیه ۱۲) .
و راجع باصحاب رس یکی از معتبرترین اخبار تفسیری را که درصافی ذیل تفسیر آیه ۴۰ از سوره فرقان از امام زین العابدین روایت کرده است که ایشان هم از پدر بزرگوار خود امام شهید حسین بن علی علیهم السلام بروایت از پدر بزرگوار خود علی ابن ابیطالب شنیده است در اینجا میآوریم :

(فی العیون عن الامام زین العابدین عن ابیه الامام الشهید حسین بن علی علیهم السلام قال انی علی بن ابیطالب علیهم السلام قبل مقتله بثلثة ایام رجل من اشراف تمیم یقال له عمرو فقال یا امیر المؤمنین اخبرنی عن اصحاب الرس فی ای عصر کانوا واین کانت منازلهم ومن کان ملکهم وهل بعث الله الیهم رسولا ام لاوبماذا هلکوا فانی اجد فی کتاب الله تعالی ذکرهم ولا اجد خبرهم فقال علی علیه السلام فقد سألت عن حدیث ما سألتنی عنه احدی قبلك ولا یحدتک به احدی بعدی الا عنی و ما فی کتاب الله تعالی آیه الا وانا اعرفها واعرف تفسیرها و فی ای مکان نزلت من سهل اوجبل و فی ای وقت من لیل او نهار وان هُنالعلماً جمّاً و اشارالی

۱- بنا بگفته تفسیر صافی کتاب عیون اخبار الرضا را صدوق علیه الرحمة از محدثین بزرگ شیعه بوده و در قرن چهارم هجری زندگی میکرده و صاحب یکی از کتب اربعه است نوشته و بصاحب بن عباد وزیر دانشمند ایرانی فرستاده است .

صدره ولكن طلاً به يسير وعن قليلٍ تندمُون لو فقدتموني كان من قصصهم يا اخا تميمٌ أَنهَم كانوا قوماً يعبدون شجرة صنوبر يُقال له شاه درخت كَنان يافث بن نوح غرسها عن شفيرة عينٍ يُقال لها رُشاب كانت اُبتت لنوح بعد الطوفان وانما سُموا اصحاب الرس لانهم رسوا نبِيهم في الارض وذلك بعد سليمان بن داود وكانت لهم اثنتا عشرة قرية على شاطئ نهر يُقال له الرس من بلاد المشرق و بهم سمي ذلك النهر و لم يكن يومئذ في الارض نهرا عزمه ولا عذب منه ولا قري اكثر ولا عمر منها فسمى احديهن آبان و الثانية آذر و الثالثة دي و الرابعة بهمن و الخامسة اسفندار و السادسة فروردين و السابعة اردبيشت و الثامنة خرداد و التاسعة مرداد و العاشرة تير و الحادية عشرة مهر و الثانية عشرة شهر يور و كانت اعظم مداينهم اسفندار و هي التي ينزلها ملكهم و كان يُسمى تركوز بن غابور بن ياش بن سازن و بها العين و الصنوبرة .

در کتاب عیون از امام زین العابدین علیه السلام . از پدرش امام شهید حضرت حسین علی بن علیه السلام روایت شده که فرمود : سه روز پیش از شهادت حضرت علی بن ابیطالب ، شخصی از اشراف قبیله بنی تمیم بنام عمرو به حضور حضرت علی آمد و گفت یا امیر المؤمنین درباره اصحاب رس بمن خبر ده . که در کدام عصر بوده اند و محل سکونتشان کجا بوده . پادشاه آنان کی بود و آیا خداوند پیغمبری بر ایشان مبعوث کرد یا نه ؟ و با چه چیز بهلاکت رسیدند . من در قرآن مجید حدیث آنان را می بینم اما اخبارشان را نمی یابم . علی علیه السلام فرمود . از حدیثی پرسیدی که پیش از تو احدی درباره آن سؤال نکرده و بعد از من هم کسی از آن بتو خبر نخواهد داد . در کتاب خدا هیچ آیه ای نیست مگر

این که من آنرا می دانم و تفسیرش را بلدم و می دانم که در کجا نازل شده ، در صحرائی هموار یا در کوه و درچه موقع از شب و روز در حالی که به سینه اش اشاره می کرد فرمود: در اینجا دانش زیادی هست و لکن طالبان آن کم هستند. همینکه مرا از دست دادید پشیمان خواهید شد. ای برادر تمیمی داستان آنان از این قرار بود که آنها قومی بودند به درخت صنوبر که آنرا شاه درخت می خواندند پرستش می کردند این درخت را یافت بن نوح کاشته بود در کنار چشمه ای که روشاب نام داشت. آنها اصحاب رس نامیده شدند بدین سبب که آنان پیغمبرشان را زنده بگور کردند. این واقعه بعد از سلیمان بن داود بود. اصحاب رس دارای دوازده قریه در کنار نهری بودند که آنرا نهر ارس می نامیدند ، این نهر در بلاد مشرق بهمین نام نامیده می شد. در هیچ جا نهری پر آب تر و شیرین تر از آن وجود نداشت و هیچ قریه ای آبادتر از آنها پیدا نمی شد. نام ده اولی آبان ، دومی آذر، سومی دی، چهارمی بهمن ، پنجمی اسفند، ششمی فروردین، هفتمی اردیبهشت ، هشتمی خرداد ، نهمی مرداد ، دهمی تیر ، یازدهمی مهر و دوازدهمی شهریور بود. بزرگترین شهر آنان اسفندار بود که پادشاهشان در آنجا سکونت داشت و نامش تر کوزبن غابوربن یاوش بن سازن بود. چشمه رس و درخت صنوبر هم در آن شهر واقع شده بود.

هم چنین راجع به الرّس علی بن ابراهیم قمی^۱ که از قدمای مفسرین شیعه است گوید: «الرّس نهرٌ بناحیه آذربایجان».

در برهان قاطع نیز گوید که رس نام رودخانه ایست که به ارس اشتهار دارد هم چنین در تفسیر ابی مسعود گوید: اصحاب الرّس قومی بودند باصنام ستایش مینمودند پس خدا شعیب را بر آن قوم فرستاد تکذیب

نمودند و رس چاهی بود که آنها در حول و کنار آن چاه زندگی داشتند همه آن طایفه با خانه و کاشانه در همان چاه منخسف شدند و برخی از دانشمندان تفسیر گویند که اصحاب رس اصحاب حنظله بن صفوان است که از انبیاء میباشد خداوند عالم مرغ بزرگی را بر آن قوم مسلط نمود که اطفال آنها را میر بود و در آن مرغ از هر رنگی بود و آن مرغ را عنقا نامیدند (بطول عنقها) و اینکه اصحاب تفسیر بوجود مرغی که اطفال را میر بوده اشاره نموده اند صحیح بنظر میرسد زیرا صاحب کتاب^۱ عجایب المخلوقات در نام بردن رودخانه ارس شرح پائین را از زبان دیسم مینگارد: « دیسم پسر ابراهیم خداوند آذربایگان گفت: با سپاه خود از روی پل ارس میگذشتم چون بمیان پل رسیدم زنی را دیدم که کودکی در قنناق در بغل داشت. ناگهان یکی از شتران تنه‌ای باو زده بینداخت و کودک از بغل او پرتاب شده چون فاصله از پل تا کف آب بسیار است پس از زمانی بآب رسیده و غوطه‌ای خورد دوباره بالا آمد و از سنگهایی که در کف رود است آسیبی ندیده بود در این میان یکی از عقابها که بفرآوانی در کنار رود آشیانه دارند کودک را از روی آب بر بود و او در نوک خویش راه بیابان پیش گرفت، من دسته‌ای را از دنبال فرستادم که چون عقاب دریابان پائین آمده قنناق را پاره میکرد ایشان رسیده هیاهو کردند. کودک را گذارده پرواز کرد اینان چون بکودک رسیدند زنده بود و گریه میکرد برداشته پیش مادرش آوردند^۲.

راجع به تسمیه نام مغان عقاید مختلفی اظهار شده از جمله خواند

۱- ذکریا بن محمد بن محمود المکمونى القزوينى (۶۰۲-۶۸۲).

۲- شهریاران گمنام صفحه ۸۷.

میر صاحب کتاب حبیب السیر راجع به نام موغان در باب اولاد حضرت نوح علیه السلام چنین مینویسد^۱ :

« سام علیه السلام چنانچه صاحب مقصد اقصی مر قوم خامه بلاغت انماگردانیده که مادر سام عموریه است بنت براخیل بن اردیس النبی و بروایت مقدسی و بعضی دیگر از مورخان آنجناب از کبار انبیاء مرسل بود بکثرت کیاست و وفور فراست و صلاح نفس و نجات ذات از سایر اولاد نوح علیه السلام لاجرم آنحضرت او را بوصایت ولایتعهد خویش معین نمود و در وقت تقسیم اراضی عالم شام و جزیره و عراق و فارس و خراسان را بوی داد و بروایتی حضرت واهب العطایا سام را نه پسر بخشید از فخرشند که ابو الانبیاء است و کیومرث که ملوک عجم است و اسود که بقول صاحب بناکتی شهر نینوی و رجب و مداین از بناهای اوست و یمن و شام و روم پسران اویند و تورج که میان مورخان از او جز نامی نمانده و لاوود که فراعنه مصر از نسل او پیدا گشتند و عیلم که تعمیر خوزستان بوی منسوبست و ارم که قوم عاد از جمله احفاد اویند و نورد که بزعم حمدالله مستوفی چهار پسر داشت آذربایجان و آران و ارمن و موغان و چون سام علیه السلام پانصد سال و بقولی ششصد سال در دارفنا بقا یافت بعالم آخرت شتافت و اولاد و احفاد او در اطراف آفاق متفرق گشتند» .

موقعیت دشت مغان

دشت مغان يك معبر و دهلیز باز وسیع و تنها راه وصول بفلات آذربایجان در آخرین حدّ شمالی آذربایجان است که ارتفاعات سر بفلک

کشیده اردبیل و مشکین و ارسباران مانند دیواره‌ای بلند در جلوی آن قرار گرفته و گردنه‌های صعب‌العبور و پر پیچ و خم نیر و حیران و دو جاقلار و ارشق و خروسلو موانع بسیار ارزنده‌ای در برابر نفوذ و ورود هر مهاجمی بداخله فلات میباشد^۱ و از طرف دیگر وجود رودخانه ارس يك مانع طبیعی در راه وصول بآن از طرف اران و ارمنستان و بالعکس در طریق نفوذ باران و ارمنستان از داخله دشت مغان بوده و فلات آذربایجان و هم‌چنین وجود مردمان جنگجو و رشید دشت مغان و اطراف و جوانب آن و داشتن مراتع زمستانی و تابستانی فراوان و اعتدال هوای آن در زمستان و سایر اوضاع و احوال يك موقعیت جغرافیائی استثنائی از لحاظ طبیعی، انسانی، اقتصادی و سوق‌الجیشی بآن بخشیده که قرن‌ها مورد توجه سلاطین و امراء و گردنکشان و کشورگشایان بوده و طوعاً و کرها آنان را بسوی خود جلب و جذب نموده است کما اینکه قبل از ظهور اسلام نیز مرزبانان سلجشوری با یادگانها و مهمات لازم در دشت مغان اقامت داشته‌اند. علیهذا این دشت پهناور و بیکران سالیان دراز میدان تاخت و تاز فرق و اقوام مختلفی بوده که سودائی در سرداشته‌اند و گاهی توأم با فتح و پیروزی بوده و گاهی هم شکستها و ناکامیها در برداشته است چنانکه روزگاری نظر باستحکام آنجا دیسم هنگام جنگ با پسر عبدالرزاق گنجینه و بنه خود را به وزیر خود ابو جعفر فرزند^۲ عبدالله میسپارد که بجای ایمنی در کوهستان مغان ببرد و زمانی المستجیر بالله بطمع خلافت بدست جستان در آنجا در خاک و خون غلطیده و هنگامی نادرشاه در آن

۱- در قسمت غربی آذربایجان نیز دره قطور رل همین معبر باز را بازی میکنند.

۲- وزیر قبلی سالار مرزبان .

تاج شاهی بر سر گذاشته است .

ولی دشت مغان با همهٔ خاطرات تلخ و شیرین خود و با صدمات و لطماتی که از سم ستوران دوست و دشمن دیده است افتخارات تاریخی خود را در سینهٔ پهناور خود باامانت نگه داشته تا عبرت نسلهای آینده باشد و خود اکنون چون گوهری تابناک برفرق گوشه‌ای از خاک وطن عزیز میدرخشد و روزهای درخشانتری نیز در انتظار اوست .

مردان دلیر و جنگی مغان نیز خود عامل بزرگی در راه پیشرفت یا شکست یکی از طرفین مخاصمه در روزگاران پیشین بوده و آنان نیز مانند مردان جنگی تالشان و گیلان در برابر اعراب ایستادگی کرده و استقلال و آزادی خود را از دست نداده بودند و بهمین سبب بابک خرم‌دین در کوههای اطراف مغان مدت سی سال در برابر فشارقشون اعراب ایستادگی میکرد و هر وقت خود را در برابر آنان ضعیف میدیده بمغان آمده و پس از تجدید قوا دوباره بحمله و مدافعه می‌پرداخته است و هم‌چنین در زمستانهای سخت آذربایجان چه در زمان صلح و چه هنگام جنگ که همه جا را برف و یخبندان فرا میگرفت و عملیات جنگی اجباراً متوقف میگردد دشت مغان بهترین محل برای لشکررسان و ستوران آنها بوده که با فراغ خاطر و دور از دسترس دشمن باسودگی باسراحت پرداخته و با تجدید قوا و گذراندن زمستان سخت خود را برای جنگ دیگری آماده میکردند بنابراین دشت مغان از لحاظ طبیعی ، اقتصادی ، انسانی و سوق‌الجیشی یک جنبهٔ فوق‌العاده و استثنائی داشته و بدین جهات مزبور بوده است که همیشه نظر سلاطین و فرماندهان را بخود جلب مینموده است .

شهرهای قدیمی مغان

راجع به شهرهای قدیمی مغان اطلاعات امروزی ما منوط بکتاب جغرافیا و تواریخ قدیم است که ذکر مختصری از آنها در کتابهای مزبور باقیمانده است و مشخصات شهرها و حدود و جمعیت و کیفیت آن بطور وضوح و مشروح شرح داده نشده است و ما نیز ناچار همان نوشته جغرافیا- دانان قدیم را در اینجا میآوریم و امیدواریم کشفیاتی که اخیراً هنگام خاکبرداری از دشت مغان برای ایجاد نهرها بوسیله اداره عمران مغان انجام میشود کمکی بروشن شدن گوشه‌های تاریک تاریخ مغان بنماید. اینک شهرهای مغان را بترتیبی که حمدالله مستوفی قزوینی در کتاب «نزهةالقلوب» که یکی از کتب معتبر جغرافیای قدیم است میآوریم: از مندرجات کتب و جغرافیای قدیمه مسلم است که دشت مغان روزگاری آباد بوده و برای خود مدینتی داشته است که بعدها در اثر حوادث نامعلومی از میان رفته و گرد فراموشی بر روی صفحات آن نشسته است.

چنانکه بنا بنوشته جغرافی دانان و مورخان قدیم کرس موغان در قرن چهارم هجری شهری بوده بهمان نام که اکنون تعیین محل آن مشکل میباشد.

بنا بگفته مقدس کرسی مغان شهری بوده بر ساحل دو رودخانه و در میان باغستان و تقریباً باندازه تبریز و مورخین این طور استنباط میکنند که این شهر موغان همان شهر باجروان باشد که مستوفی کرسی آن شمرده و در زمان او خراب بوده است و وی جای آن شهر را در چهار

فرسخی شمال برزند که هنوز نام آن در برخی نقشه‌ها دیده میشود معین کرده است. وی در کتاب «نزهة القلوب» چنین مینویسد: «موغان از گریوه سنگ بر سنگ که محاذی تومان مشکین است تا کنار آب ارس از ولایت موغان است و در این مسافت چندانی که کوه سبلان ناپیدا باشد گیاه درمنه در پائیز زهر دار بود خوردنش چهار پایان را هلاک کند و در بهار زهرش کمتر بود و دابۀ گرسنه را مضرت‌تر از آنکه علفی دیگر خورده باشند و چون کوه سبلان پیدا شود این مضرت در آن درمنه نماند.

۱- باجروان

باجروان از اقلیم چهار است طولش از جزایر خالدات «فج، قط» و عرض شهرها از استوا «لح» در اول شهرستان موغان بود و اکنون خرابست و بقدر دیهی معمور در مسالك الممالك آمده: آنچه حق تعالی در کلام مجید در قصه موسی و خضر علیهما السلام میفرماید: واذقا موسی لفتاه لا ابرح حتی ابلغ مجمع البحرين او امضی حُقباً تا اینجا که فانطلقا حتی اذا لقیا غلاماً فقتله قال اقتلت نفساً زکیةً بغير نفس لقد جئت شیئاً نکراً آن صخره صخره شیروان است و آن بحر بحر جیلان است و آن قریه دیه باجروان و آن غلام را در دیه حیران کشته‌اند.

هوای باجروان بگرمی مایل است و آبش از جبالی که در حدود آنست برمیخیزد حاصلش غیر از غله چیزی دیگر نمیباشد.

۲- برزند

از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات «مچ قط» و عرض از خط استوا «لز مط» شهری وسط بوده است. بعد از خرابیش افشین غلام

معتصم خلیفه عباسی آبادان کرد و نشست خود ساخت اکنون باز خراب است و بقدر دیهی معمور مانده . هوایش بگرمی مایلست و آبش از عیون زمین مرتفع دارد حاصلش غله باشد .

۳- پیلسوار^۱

از اقلیم پنجم است امیری پیلهسوار نام یعنی سوار بزرگ از امرای آل بویه ساخت و اکنون بقدر دیهی مانده است و آبش از رود باجروان است و حاصلش غله باشد .

۴- محمودآباد^۲

در صحرای گاوباری برکنار دریاست . غازان خان مغول ساخت از اقلیم پنجم است . این شهر سابقاً برزند نام داشته و فعلاً بصورت قصبه‌ای است .

۵- همشهره^۳

از اقلیم پنجم است بساحل بحر جیلان ازو تادریاقرب دوفر سنگ بود و در اول ابرشهره میخوانده‌اند و جای نشست فرهاد بن گودرز بوده که او را بخت نصر شمارند و فردوسی در ذکر آن مقام و فرهاد گوید بیت :
کز این ابرشهره چو فرهاد گُرد بیجنک از جهان روشنائی ببرد
مقدسی در احسن‌التقاسیم برزند را از شهرهای آذربایجان می‌شمارد و ورثان و موقان و میمد و برزند را باهم نام میبرد و جای دیگر میگوید :
برزند شهر خردیست و بازارگاه ارمنیان است و بندرگاه این ناحیه و جای

۱- نزهة القلوب صفحات ۱۰۴ و ۱۰۵ ،

۲ و ۳- همان کتاب .

خوش آب و هوای سازگار است .

مؤلف حدود العالم دربارهٔ موقان مینویسد : «برزن شهر است خرم و آبادان با آبهای روان و کشت و برز بسیار و از وی جاهه ، قطیفه خیزد ، موقان شهر است و میر او را ناحیتست بر کران دریا نهاده و از ناحیت موقان دو شهرک دیگر هست که بموقان باز خوانند روی رود پنبه خیزد و انگورها خیزد خوردنی و جوال و پلاس بسیار خیزد ، ورنان شهر است با نعمت بسیار و از وی زیلواها و مصلی نماز خیزد و این شهرها که یاد کردیم از آذرآبادگانست .»

سوابق تاریخی مغان و چند رویداد مهم تاریخی در آن

از گذشتهٔ بسیار دور مغان بغیر از آیات شریفه و احادیثی که ذکر آن رفت به لحاظ نبودن مدارک کافی اطلاعی در دست نیست و راجع به حوادث و رویدادهائی که پس از آغاز اسلام در این دشت پهناور رویداده تا دورهٔ مغول مدارک موجود چندان زیاد نمیشد که حوادث و رویدادهای هر دوره از سلاطین را در آن به وضوح و روشنی بتوان بدست آورد ولی از مختصر حوادثی که در اینجا خواهد آمد و به زحمت در کتب تواریخ بدانهاد دسترسی هست مسلم میگردد که در این پهن دشت چه رویدادهائی رخ داده و چه تمدنی بوده و چه نیروهائی وجود داشته که مثلاً سلاطین و فرماندهان هنگام احتیاج به یک قشون ۲۰۰۰۰ نفری بدان جا رفته و نیروی لازم را از آنجا تهیه دیده و بمقابلهٔ دشمن میرفته اند چنانکه در جنگ سلطان احمد و ارغون خان بدستور خواجه شمس الدین صاحب دیوان الیناق با ۱۵۰۰۰ لشکری بعنوان مقدمه از مغان عازم ری و قزوین و

خراسان گردید^۱ و یا در هنگامیکه غازان خان و بایدو بترتیب تقسیم ممالک بین خود اشتغال داشتند جماعتی از لشکریان مقیم بغداد و موغان به کمک بایدو رسیدند و امرای او این پیش آمد را موقعی مناسب جهت حمله به غازان و یاران او پنداشتند و بایدو را به این قصد تحریک کردند و او زیر بار این تکلیف خائنه رفت.

هم چنین امیر شیخ حسن بازماندگان خواجه رشید و ساتی بیک زوجه امیر چوپان و اریاگاون را باسیورغان پسر ششم امیر چوپان که از این خاتون بود به دشت موغان روانه ساخت.

بنا بمدارک موجود و اوضاع و احوال و قرائن و اماراتی که از خلال تواریخ بدست می آید دشت مغان مشحون از حوادث و رویدادهای تاریخی مهمی است که خواه قبل از اسلام و خواه بعد از اسلام در آن بوقوع پیوسته و متأسفانه مختصری از آنها از سطور کتب تاریخی قدیم بیچشم میخورد و بسیاری از مدارک به لحاظ همان حوادث یا از بین رفته و یا در زمانی اتفاق افتاده که کتابت هنوز تعمیم پیدا نکرده بوده است چنانکه بر حوادث و رویدادها و حکومتهایی که از آغاز اسلام تا اوائل سده ششم هجری در مغان رویداده و یا بر روی کار بوده است جز باختصار دسترسی بدانها نداریم و این وجیزه ای که در اینجا تقدیم خوانندگان گرامی میشود خلاصه ای از همان رویدادهاست. بطور مسلم مدتها پس از آغاز اسلام مغان استقلال خود را با وجود ورود اعراب بسرزمین آذربایجان و سکونتشان در این نواحی از دست نداده بود و برای خود اسپهبدانی داشته که در برابر تازیان ایستادگی میکرد و گردن باطاعت اعراب

نمی‌نهادند چنانکه در آغاز اسلام اسپهبدی داشته که آنرا «پسر دلوله» می‌گفته‌اند .

ولی پس از تسلط اعراب به ایران و مستقر شدن آنان در آذربایجان قشون تازی برای دست یافتن به اسپهبدان اهر و ورزقان و مغان که در آن زمان هر کدام به استقلال حکومت می‌کرده‌اند و وصول به ازان و ارمنستان که همه ساکنان قسمت اخیر الذکر مسیحی بوده‌اند پایشان بدین صفحات گشوده و خواه و ناخواه تصادماتی بین اسپهبدان ایرانی و تازیان روی میداده است که تا نیمه قرن چهارم هجری بطول انجامیده است و زمانیکه اعراب خود را ضعیف میدیده‌اند از حمله و هجوم منصرف شده و در انتظار فرصت می‌نشسته‌اند و وقتی اسپهبدان احساس ضعف مینمودند در دژها و کوهستانهایی که می‌شناختند سنگر گرفته و بمدافعهم پیرداخته‌اند که نمونه بارز آنها قیام بابک و ایستادگی آن بمدت سی سال در برابر قشون بیشمار خلیفه عباسی میباشد که در آن موقع سرزمین بابک از سوی جنوب بحدود اردبیل و مرند و از سوی مشرق به دریای خزر و ناحیه شماخی و شروان و از سوی شمال به دشت مغان یا موقان و کرانه رود ارس و از مغرب به نواحی جلفا و نخجوان و مرند کنونی میرسید و این سرزمینها بسرزمین بابک معروف بوده و همه از وی اطاعت و فرمانبرداری میکردند و آخرین اسپهبد مغان چنانچه خواهد آمد بسال ۴۴۶ هجری باوهسودان به جنگ پیرداخته است .

آنچه مسلم است این است که تا اواسط قرن چهارم هجری آتش مخالفت با تازیان از هر طرف زبانه میکشید و در هر فرصت مناسب نمونه‌ای از این مخالفتها بشکلی در ناحیه‌ای به ظهور میرسیده است ولی از این

تاریخ ببعد که اسلام در تمامی اطراف و اکناف کشور مارنگک ملی بخود گرفته و ایرانیان خود بر سر کار آمده‌اند توانسته‌اند از زیر نفوذ بیگانه خود را مستخلص سازند آنان را درخود مستحیل ساخته و بیکباره ریشه آنان را براندازند .

فتح مغان سال ۶۱ هجری

پس از آنکه دربند بوسیله سراقه سرفرماندهی قشون اسلامی فتح و کار آنجا فیصله یافت سراقه به فکر فتح سایر نقاط اقتاد و علیهذا چند نفر از سرداران خود را روانه نواحی مختلف نمود منجمله بکیر بن عبدالله و حبیب بن مسلمه و حذیفه بن اسید و سلمان بن ربیعہ را سوی کوهستان «لان» روانه نمود، آن کوهستان در پیرامون ارمنستان بود بعد از آن هر یکی از سرداران را بیک طرف فرستاد . بکیر را مأمور فتح مغان و حبیب را به تفلیس و حذیفه را به کوهستان و سلمان را بجای دیگر روانه ساخت و خود مژده فتوحات را بعمر خلیفه ثانی نوشت و اعزام سرداران را به نواحی مزبور به عمر گزارش نمود عمر پس از خواندن نامه و اطلاع از کیفیت امر خود را در مقابل امر انجام شده‌ای دید و از عاقبت کار اندیشناک گردید زیرا یک جبهه بسیار وسیع در یک درّه بسیار صعب العبور در برابر قشون اسلامی قرار گرفته بود که هم مهارت و کاردانی لازم داشت و هم قشون زیاد اما کار از کار گذشته بود و نتیجه همان بود که عمر پیش بینی کرده بود زیرا دو نفر از سرداران مزبور نتوانستند کاری انجام دهند اما بکیر بر لشکر مغان چیره گشت و مردمان آن سرزمین را وادار پیرداخت جزیه نمود و فتح مغان در سال ۶۱ هجری

انجام یافت.^۱

مروان بن محمد در مغان ۱۲۲ هجری

بنا بنوشته تاریخ یعقوبی تألیف احمد بن ابی یعقوب در سال ۱۲۲ هجری مروان بن محمد به ناحیه ارمنستان و سلیمان بن هشام به ناحیه ملطیه (ملاطیه ترکیه) لشکر کشیده‌اند و در سال ۱۲۳ سلیمان بن هشام به جنگ تابستانی روم رفته و مروان بن محمد که در سرزمین ارمنستان بوده پس از فراغت کار آنجا به سرزمینهای مغان و گیلان تاخته است مسلماً بین اعراب و اسپهبدان مغان و گیلان تصادماتی بعمل آمده است.^۲ استاد پور داود نیز در کتاب آناهیتا در وجه تسمیه کلمه مراغه می‌نویسد:

نوشته‌اند که مروان بن محمد در لشکرکشی خود در سال ۱۲۳ بسوی موقان و گیلان، چون بسرزمین «افراه رود» رسید آنجا را به سرجین - سرگین انباشته دید و آن قریه را مراغه خواند. رفته رفته قریه را انداخته، مراغه گفتند.^۳

رواد ازدی در مغان (۱۳۶ - ۱۵۸)

در زمان خلافت منصور عباسی (۱۳۶ - ۱۵۸) یزید بن حاتم در آذربایجان والی بوده است و یزید از رواد ازدی دعوت بعمل آورد که به آذربایجان بیاید و چون وی به آذربایجان رسید یزید بن حاتم رواد ازدی

۱- کامل اثر ج ۳ ص ۴۳ .

۲- تاریخ یعقوبی صفحه ۳۰۴ .

۳- آناهیتا صفحه ۲۵۳ .

را به حکومت بذا که در مغان فعلی و درکنار ارس قرار داشته منصوب نمود و رواد نیز عازم حوزه مأموریت خود شد و مدت‌ها در آنجا به حکومت پرداخت ولی عاقبت این شهر بدست بابک خرم‌دین افتاد و آن شهر را مرکز خود قرار داد.

حکومت شکله در مغان سال ۲۱۲ هجری

حکومت مغان در سال ۲۱۲ هجری قمری با شکله نامی بوده که بقول ابن‌خرداد به چنانچه از نامش پیداست نژاد پارسی داشته است وی در کتاب معروف خود موسوم به المسالك و الممالك که سال ۲۳۰ تا ۲۳۴ تألیف نموده در شمردن شهرهای آذربایجان و حکام آنها تبریز را از آن محمد بن رواد و مرند را از آن محمد بن بعیث و مغان را نیز از آن شکله نامی مینگارد ولی از کیفیت احوال وی اطلاع دقیقی در دست نیست هم‌چنین ابن‌خرداد به حکومت جابروان را نیز از آن علی بن مر نکاشته است.

جنگ بابک باهیشم غنوی در مغان ۲۲۰ هجری

افشین که برای دفع قیام بابک از طرف خلیفه با مال فراوان و قشون بی‌شمار مأمور شده بود در حدود قلمرو بابک دژهایی تهیه کرده و برخی از فرماندهان قشون خود را در آن دژها گذاشته بود که یکی از آنها هیشم غنوی نام داشته که در دژ خود در نزدیکیهای ارشق سکونت داشته و پاسداری مینموده است.

افشین برای به دام انداختن بابک شهرت داد که زروسیم فراوان

از اردبیل به دژ هیشم خواهد رسید و این خبر بگوش بابک رسید و بابک برای بدست آوردن مال به کاروانی که به دژ هیشم می‌آمد تاخت که هیشم نیز با این کاروان مسافرت می‌کرده و هیشم به دژ خود که در ارسق بوده پناه برد و در آنجا متحصن شد و بابک روبه‌روی آن دژ کرسی نهاد و به هیشم کس فرستاد که اگر تسلیم نشود آنجا را خراب خواهد کرد و هیشم قبول نکرد و مخفیانه یک نفر به نزد ابوسعید و افشین فرستاد و از آنها یاری خواست در این میان جنگ بین طرفین در گرفت و بابک در میان جنگ نشسته باده می‌خورد که در این اثنا دو نفر از سواران افشین از دور آشکار شدند چون بابک آنها را دید فهمید که سپاه افشین به وی نزدیک شده‌اند علی‌هذا قشون خود را برداشته و به مغان رفت افشین نیز به دنبال وی بدانجا شتافت اما نتوانست به بابک دسترسی پیدا کند و ناچار یک شب در آنجا ماند و سپس بیرزند لشکرگاه خود بازگشت و بابک نیز چند روزی در مغان اقامت داشت و قاصدی به بدّ فرستاد و سپاه خویش را بدانجا فراخواند چون لشکرش شبانه به وی رسیدند از مغان حرکت نموده به بدّ رسید و پس از چند روز به تلافی این شکست حرکت کرده در راه به کاروانی که بسرپرستی صالح نام آنزوقه به قشون افشین می‌برد حمله نموده همه آنها را کشته و اموالشان را تصاحب نمود و قشون افشین از لحاظ آنزوقه بمضیقه افتاد و افشین به حکمران مراغه نوشته و از او آنزوقه خواست و حکمران مراغه کاروانی به‌مراهی هزار گاو و مقدار زیادی آنزوقه به افشین فرستاد اما این دفعه نیز یکی از فرماندهان بابک به نام طرخان بر آنان حمله نموده و همه آنزوقه را به غارت بردند.

جنگ افشین با بابک و گریختن وی به مغان ۲۲۰

در سال ۲۲۰ خلیفه از پایداری بابک بیمناک شد و رفته رفته بر قلمرو حکومت و نفوذ بابک نیز افزوده میشد و قیام بابک قیامهای دیگری را نیز در برداشت بدین جهت دستگاه خلافت بغداد سخت اندیشناک گردید و سپاه فراوانی به فرماندهی افشین برای جنگ بابک خرمی تهیه نمود که از بیست سال پیش لشکریان خلیفه را شکست میداد و در این جنگ که افشین و بابک روبرو شدند و بابک شکست خورد و از لشکریانش نزدیک هزار تن کشته شدند و به مغان گریخت و جنگهای دیگری نیز بین آنان رخ داده است.

افشین در مغان ۲۲۲

پس از جنگهای پراکنده‌ای که گاه و بیگاه بین بابک و افشین در میگرفت و گاهی بهزیمت بابک میانجامید بالاخره در سال ۲۲۲ جعفر خیاط باتوشه فراوان و سپاه بیشمار به یاری افشین آمد و باردیگر میان سپاه بابک و افشین جنگهایی خونینی در گرفت و سرانجام افشین شهر بد را که در سرزمین مغان قرار داشت تسخیر کرد و بابک فرار نموده و در ارمنستان گرفتار شد.

جنگ لشکری بادیسم و گریختن وی به مغان و دوستی آن

با اسپهبد مغان ۳۴۶

لشکری فرزند مردی از تیره گیل از سرکردگان سپاه ماکان میباشد که بعد در خدمت مرداویج بوده و پس از کشته شدن وی به حکومت

همدان رسید و پس از آنکه قدرت فراوان یافت آهننگک تسخیر آذربایجان نمود که آنجا را از دست دیسم خارج کند دیسم چون از نیت لشکری آگاهی حاصل نمود سپاهی فراهم ساخته به مقابله پرداخت و دوبار جنگ سخت در گرفت که در هر دو جنگ دیسم شکست خورد و لشکری بر همه آذربایجان بغیر از اردبیل تسلط یافت ، سپس لشکری به محاصره اردبیل پرداخت ولی دیسم از پشت سر ناگهان به آنها حمله نموده و قشون لشکری سراسیمه شده نتوانستند تاب مقاومت بیاورند و عده زیادی از آنان کشته شده و بقیه همراه لشکری به سوی مغان گریختند .

در این زمان اسپهبد مغان پسر دلوله بود که به پیشواز لشکری شتافت و همگی او را با سرکردگانش به خانه خود فرود آورد و محبت بسیار نمود و لشکری فرماندهان خود را در مغان گذاشته خود به گیلان رفت و پسر خود موسوم به لشکرستان و برادرش را با جوانان جنگی به همراه آورد و به جنگ دیسم شتافت چون دیسم تاب مقاومت نیاورد بدان سوی رود ارس فرار کرد ولی پسر و برادرزاده لشکری بدانها تاخته و عده‌ای را کشتند و دیسم نیز فرار کرد پس از این فیروزی لشکری در آذربایجان به حکومت پرداخت و با اسپهبد مغان دوست و یگانه بودند و بالاخره پسر دلوله اسپهبد مغان در اثر ناخوشی با عده زیادی در گذشتند و بقیه لشکریان و طایفه وی به لشکری پیوستند .

حکومت شروانشاه احمد فرزند محمد ازدی در مغان ۳۲۲ هجری

یکی از امرائیکه حکومت مغان را داشته شیروانشاه احمد فرزند محمد ازدی است که ابن حوقل او را یکی از بزرگترین پادشاهان آن

سامان شمرده است مسعودی نیز که همزمان با شیروانشاه میزیسته (۳۳۲) او را بزرگترین پادشاه کوهستان قفقاز شمرده و مینویسد که وی علاوه بر شیروان براران و سرزمین مغان حکومت میکرده و همه این سرزمینها در تحت حکومت شیروانشاه بوده است.

گشته شدن المستجیر بالله در مغان سال ۳۴۹ هجری قمری

یکی از نوادگان خلیفه المکتفی بالله به نام اسحق فرزند عیسی در سال ۳۴۹ در گیلان خروج نموده و خود را المستجیر بالله خواند و گروهی از گیلانیان که کیش سنی داشتند بروی گرویدند آوازه خروج المستجیر بالله به گوش شخصی به نام نعیمی که از زندان جستان فرزند مرزبان گریخته و به مغان رفته بود رسید و نعیمی نامه‌ای به مستجیر بالله نوشت و او را به مغان دعوت کرد و وعده‌ها داد که در صورت آمدن وی به جمع آوری لشکری پرداخته و آذربایجان را برای وی مسخر خواهد ساخت و سپس به عراق تاخته و او را به مسند خلافت در بغداد خواهد نشاند.

مستجیر بالله پس از وصول نامه اطلاع از مضمون آن بسیار خرسند شد و با سیصد تن از گیلانیان که در اطرافش بودند عازم مغان گردید. از آن طرف جستان شرمزن که با نعیمی همدست و همدستان شده بود با لشکری انبوه از ارومی بدانها پیوست و با این اجتماع عظیم کار مستجیر بالاگرفت وعده‌ای زیادی نیز با وی بیعت کردند و سپهسالاری لشکر به جستان واگذار شد و چند شهر دیگر از آذربایجان را نیز متصرف شدند. چون این خبر بگوش جستان و ابراهیم (پسران مرزبان) رسید دو برادر لشکر انبوهی جمع آوری نموده و بطرف مغان حرکت

کردند و چون دولشکر بهمرسیدند جنگ آغاز شد و سپاه جستان پسر شرمزن شکست خورده و روی بگریز نهادند و عده زیادی نیز بهلاکت رسیدند. خود جستان پسر شرمزن بارومی گریخت ولی مستجیر بالله را دستگیر نموده و پیش جستان پسر مرزبان آوردند و جستان بکشتن مستجیر فرمان داد و بدین وسیله غائله مستجیر باکشته شدنش در مغان خاتمه یافت.

فرار ناصر برادر جستان به مغان ۳۴۹

جستان فرزند مرزبان پس از پیروزی باردبیل بازگشت و مرده کشتن المستجیر بالله را برای خلیفه المطیع بالله نوشت و کارش رو بسامان نهاد و جستان پسر شرمزن هم که شکست خورده بود بارومی (رضائیه فعلی) گریخت و در آنجا آرام نشست.

اما وهسودان که کینه جستان و برادرانش را در دل داشت خواست تخم نفاق بین برادران انداخته و از این راه توفیقی حاصل نماید علیهذا ابراهیم را بعنوان مهمانی بتارم دعوت کرد و وی را مهربانها نمود و نوازش کرد و زر و سیم بخشید اما ابراهیم که طعم دشمنی با جستان را چشیده بود زیر بار نرفت و چون وهسودان از وی ناامید شد نامه‌ای به ناصر نوشته و او را بنافرمانی برادرش داد و وعده همه‌گونه مساعدت و پشتیبانی از جانب خود داد.

ناصر از نادانی فریب این سخنان خورده از اردبیل به مغان گریخت، در آنجا بیرق خود سری برافراشته و در این موقع گروهی نیز بروی گرد آمدند و در این هنگام سپاهیان جستان نیز که بی‌پول بودند فرصت

بدست آورده انبوهی از ایشان به مغان گریختند و ناصر از آمدن ایشان نیروی فراوان گرفته لشکر براردبیل آورد و چون جستان یارای مقاومت نداشت به دژ نیر گریخت ولی ناصر اول اردبیل را تصرف نموده و سپس این دژ را نیز گشود .

روز ۴ و هسودان با سپید موغان در سال ۴۴۶

در حدود سالهای ۴۴۶ حکومت تبریز را ابومنصور و هسودان فرزندان مملان یکی از معروفترین پادشاه روادیان داشته که ممدوح شاعر نامدار قطران تبریز بوده است از وقایع مهم زمان امیر و هسودان آمدن غزها بآذربایجان و زلزله معروف تبریز و جنگ وی با اسپهبد مغان است که در زلزله تبریز در حدود چهل تا پنجاه هزار نفر بهلاکت رسیده اند و حادثه طوری بر امیر و هسودان گران آمده که مدتها همچون سوگواران جامه سیاه پوشیده و عزادار بوده است ما در اینجا برای نمونه چند بیتی از قصیده قطران را که یکی از شاهکارهای ادبی زبان فارسی است در اینجا میآوریم :

| | |
|---------------------------------|------------------------------------|
| نبود شهر در آفاق خوشتر از تبریز | به ایمنی و بمال و به نیکوئی و جمال |
| زنار و نوش همه خلق بود خوشا خوش | ز خلق و مال همه شهر بود مالا مال |
| درو بکام دل خویش هر کسی مشغول | امیر و بنده و سالار و فاضل و مفضل |
| یکی بخدمت ایندیگی بخدمت خلق | یکی بتاختن یوزبر شکار غزال |
| بروز بودن با مطربان شیرین گوی | بشب غنودن بانیکوان مشکین خال |
| بکار خویش همیکرد هر کسی تدبیر | بمال خویش همی داشت هر کسی آمال |
| خدا پدید نیاورد شهر بهتر از این | فلک بنعمت این شهر بر گماشت زوال |

| | |
|--------------------------------------|---------------------------------------|
| به نیم چندان کردل کسی بر آرد قیل | به نیم چندان کز تن کسی بر آرد قال |
| فر از گشت نشیب و نشیب گشت فراز | رمال گشت جببال و جببال گشت رمال |
| دریده گشت زمین و خمیده گشت نیات | دمنده گشت بحار و رورنده گشت جببال |
| بسایه ای که بامش همی بسود فلک | بسادرخت که شاخش همی بسود هلال |
| از آن درخت نمائنده کنون مگر آثار | از آن سرای نمائنده کنون مگر اطلال |
| کسیکه رسته شد از مویه گشته بود چوموی | کسی که جسته شد از ناله گشته بود چونال |
| یکی نبود که گوید بدیگری که مموی | یکی نبود که گوید بدیگری که منال |
| همه بدیده بدیدم چو روز رستاخیز | ز پیش رایت مهدی و فتنه رجال |
| | |
| ز رفگان نشنیدم کنون یکی پیغام | ز ماندگان نه بینم کنون بها و جمال |

اما داستان آمدن غزها چون از بحث فعلی ما خارجست در اینجا از آن ذکری بمیان نمی آوریم و بیعد و امیگناریم .

همانطور که قبلاً گفته شد اسپهبدان مغان هر کدامشان با استقلال حکومت میکردند و اسپهبد مغان نیز به امیر و هسودان اعتنائی نداشته و از وی اطاعت نمی نموده است این امر بر امیر و هسودان گران آمده و در صدد جنگ با اسپهبد مغان در آمد علیهذا لشکر زیادی تهیه دیده و فرماندهی پسر بزرگش امیر ابونصر مملان به مغان فرستاد و در جنگی بین قشون امیر ابونصر و اسپهبد مغان در گرفت نظر بفرزونی عده قشون ابونصر اسپهبد مغان شکست خورد و ناگزیر از اطاعت امیر و هسودان شده و فرمانبردار وی گردید و برای اینکه بعدها اسپهبدان مغان از در مخالفت در نیابند ابونصر دژی را در اردبیل بنا نهاد و عده ای از قشون خود را در آنجا بیاسداری گماشت .

هم چنین شاعر بزرگ تبریز قطران که گویا در این سفر همراه
میر بوده قصیده بسیار معروفی دارد که حکایت از جنگک بین امیر ابونصر
و اسپهبد مغان و شکست وی مینماید که خود این قصیده نیز یکی از
شاهکار های ادبی میباشد و ما در اینجا قسمتی از آن را نقل مینمائیم :
من آن کشیدم و آن دیدم از غم هجران که هیچ آدمی نیست دیده در دوران
کنون وصال همه بر دلم فراموش کرد خوشا وصال بتان خاصه از پس هجران
چومن بشادی باز آمدم ز لشکر گاه گشاده طبع و گشاده دل و گشاده زبان
میان هنوز نبودم گشاده کامده بود ز ره بسوی من آن سرو قد موی میان
چولاله کرده رخ اندر کنار آمد تنک کنار من شد از آن چون شکفته لاله ستان

پس از ستایش از امیر مملان میگوید :

وغاش را بس پیکار اردبیل دلیل هنرش را بس پیکاردار بوم بیان
چواو بدولت و بخت جوان ز شهر برفت بعزم رزم بد اندیش با سپاه گران
هنوز او بعزایم نرفته بود که بود سر هزیمتیاں برگزیده از سنیاں
به تیر و نیزه دلیری و استواری کرد شکسته لشکر موغان و خیل سرهنگان
بهر وطن که ز دزدی بیافتند اثر بهر مکان که ز شوخی بیافتند نشان
امیر موغان آنجاش داده بود وطن امیر موغان آنجاش داده بود مکان
زمیر فرمان ناخواسته سواری چند بتاختند بچنگک عدوی نافرمان
بفر شاه جوان خسرو جوان دولت نه پیر ماند ز خیل مخالفان نه جوان
بحمله همه ز اسبان درآمدند نگون بسان برگ زر از نهیب، بادخزان
پدر ز بیم همی خورد بر پسر زینهار پسر بچنگک همی بست با پدر پیمان
کسی نجست و گرجست خورده بود حسام کسی نرست و گرجست خورده بود ستان
سلاح و اسب بلشکر گه شه ارزان شد به شهر دشمن مازو و نیل گشت گران

چو جمله راست بگویم کسی ندارد راست
 بیامدند دگر باره لشکر جنگی
 پناه ساخته در بیشه بلند و کشن
 به تیر و زوبین آهنک جنگه کردند
 بسازدند بشمشیر و تیرشان ای دون
 عدوی شه بگریز آمد و ملک برد
 عدو شکسته و آواره بازگشته ز جنگ
 همیشه مردم آنجا بدند فتنه انگیز
 که گر بهر زمینی صد هزار فتنه بود
 امیر گفت بیاید باردبیل دژی
 مگر کسی که بود آن پدید دیده عیان
 بهدربگ بیابان و قطرۀ باران
 شده بیکدگر اندر بسان زلف بتان
 بجمله سپه شهریار شهرستان
 که جسم ایشان سر نیزه داد و زوبینشان
 سرای پرده کشیده بسان شادروان
 کمر بطاعت بسته سپهبد موغان
 چنان شدند ز شمشیر شاه فتنه نشان
 بدان زمین ندهد کس ز هیچ فتنه نشان
 بنا کنند که جاوید ماند آن بنیان

سلطان جلال الدین خوارزمشاه در مغان (۶۲۸ هجری)

در سال ۶۲۶ سلطان جلال الدین خوارزمشاه پس از آنکه بر گرگان
 غلبه کرد و شهر کاغذوان را متصرف شد در سال ۶۲۸ بشهر خوی رفت
 و خیال میکرد که سپاهیان مغول زمستان را در عراق بسر خواهند برد
 علیهذا با این تصور از خوی به تبریز رفت و لشکریان خود را برای گذراندن
 زمستان بدشت مغان فرستاد اما مدتی نگذشت که رسیدن مقدمه الجیش
 مغول بزنجان بگوش سلطان رسید و وی پس از آنکه از کمک و مساعدت
 خلیفه الملك الاشرف و علاء الدین کیقباد مایوس شد ناچار با عجله خود
 را بدشت مغان رسانید تا قشون متفرق خود را که در آنسامان به استراحت
 پرداخته بودند جمع آوری نماید اما قشون مغول با سرعت زیاد بدنبال
 وی تاختند و خود را بمغان رسانیدند و شبانه بقلعه شیر کبود از قلاع مغان

که خیمه و خرگاه سلطان جلال‌الدین در آنجا بود حمله کردند که سلطان را دستگیر سازند ولی چون سلطان جلال‌الدین از طریق رودخانه ارس بارومیه گریخته بود نتوانستند بروی دست یابند و در نتیجه سلطان به سلامت از معرکه جسته بود و زمستان سال ۶۲۸ را در ارومیه گذرانید.

حکومت یشموت فرزند هلاکو خان در مغان ۶۶۳

پس از آنکه هولاکو خان دیده از جهان عاریتی فرو بست زن مسیحیه وی بنام دو قوز خاتون پس از مشورت بامشور ارمنی خود بنام وارتان جاثلیق فرزند خود اباقا و یا ابقارا که با داشتن حکومت خراسان و مازندران ایام زمستانی خود را در اران میگذرانید بجان‌نشینی هولاکو انتخاب کرد و قاصدانی بسرعت پیش اباقا فرستاد برادر وی نیز که در دربند بود پس از اطلاع از مرگ پدر فوراً خود را باردر رسانید ولی در این اثنا که سه روز از جلوس اباقا میگذشت دو قوزخان وفات یافت . اباقا پس از جلوس برادریکه ایلخانی ایران برادر خود یشموت را بحکومت دربند و شروان و دشت مغان و قراداغ منصوب کرد و بدینوسیله یشموت بحکومت دشت مغان منصوب گردید .

گشته شدن کیخاتو در مغان ۶۹۴

کیخاتو یکی از امرای خوشگذران و عیاش دوره مغول است که در مدت سلطنت اصلاً بر قتل کسی اقدام ننموده و همیشه مشغول باده‌گساری و عیش و نوش بوده و دست تجاوز بنوامیس مردم دراز کرده و بهتک پرده عصمت مستورات امرای و ارکان دولت میپرداخته است و در اثر این سوء

رفتار و اخلاق زشت امرا و ارکان دولت درخفا بر سلطنت باید واغول متفق القول گشته و قاصدانی بیغداد فرستاده و او را بآذربجان طلبیدند و همگی از هواخواهی کیخانو منصور گشتند و باید و خان با لشکری عازم جنگ با کیخانو شد و در این جنگ عده‌ای از قشون کیخانو کشته شدند و کیخانو بمغان گریخت و در آنجا در ماه صفر ۶۹۴ هجری قمری بدست امرای یاغی کشته شد.

اولجایتو یا سلطان محمد خدا بنده و نمایندگان اعزامی سلطان مصر در مغان ۷۰۵ هجری

پس از آنکه اولجایتو براریکه سلطنت جلوس کرد و بمهمام و تمشیت امور داخلی پرداخت دستور داد دو نفر از فرستادگان سلطان مصر را که در سالهای آخر سلطنت غازان خان مغول بایران آمده و تحت نظر قرار گرفته بودند. آزاد ساخته و در خدمت او بمانند و سپس به تبریز رفته و سفرای اعزامی را بحضور پذیرفت و بعد از آن بمراغه رفت و فرزند خواجه نصیرالدین طوسی رحمة‌اله علیه را که اصیل‌الدین نام داشت باداره و سرپرستی رصدخانه مراغه گماشت و دوباره به تبریز مراجعت نموده از تبریز بدشت مغان رفت تازمستان را در آنجا بگذراند. سلطان محمد خدا بنده در مغان دو نفر فرستاده سلطان مصر را که مدت‌ها در ایران بلا تکلیف مانده بودند آزاد ساخت و بهمراهی نمایندگان روانه دیار خود نمود.

اولجایتو یکی از بهترین ایلخانان ایرانست که براقامه مراسم دینی و شعائر اسلام و رعایت قوانین و یاساهای غازانی فرامینی صادر

نموده و در ترویج مذهب تشیع سعی بلیغ بجای آورده با آبادانی علاقه داشته است. بدستور وی در مغان درکنار رودخانه ارس شهری بنام آباد اولجایتو ساخته شد و در زمان او مردم در رفاه و آسایش بوده‌اند.

جشن ارفون خان در پيله سوار و معتزل شدن سعدالدوله وزير يهوديش و فوت خود ارغون در مغان بسال ۶۹۰ هجری قمری

چون نوغای خان دشت قبیچاق با ۵۰۰۰ مرد جنگی در سال ۶۸۷ از راه دربند عازم بممالک ارغون خان شد ایلخان و بوقا وسایر سران لشکر با اطلاع از نیت نوغای بجلوی وی شتافته و پس از مقابله چون یارای مقاومت نداشت عقب‌نشینی کرد اما بعد از دو سال دوباره در صدد حمله برآمد و این دفعه امرای ارغون وی را شکست دادند و ارغون ایلخان مغول بشادی این فتح و پیروزی در محل پيله سوار مغان جشن مفصلی گرفت که تمامی سران قشون و بزرگان چند روزی در آن بشادی پرداختند.

اما پس از چندی که ارغون در تبریز بود دچار کسالت گردید و برای اصلاح مزاج به مغان رفت اما مرضش شدت یافت و اطباء از معالجه او عاجز ماندند و چون ارغون بکیمیا و نجوم و سحر و جادو مانند سایر پادشاهان مغول اعتقاد کامل داشت علیهذا کیمیاگران معجونى از زيبق و گوگرد و مواد ديگر درست کرده برای معالجه‌اش به ارغون دادند که در تشدید مرضش مؤثر افتاد و در سلخ صفر ۶۹۰ هجری جمعی از امرای ایلخان از کارهای ضد مسلمانی سعدالدوله وزیر يهودی ارغون و مضایقی که بمردم وارد آورده بود به تنگ آمده بودند وعده‌ای دیگر از همدستان

سعداولدوله را دستگیر و بقتل رسانیدند و ارغون نیز کمی بعد از آن یعنی در ششم ربیع الاول ۶۹۰ هجری قمری در مغان وفات یافت .

جنگ سلطان ابوسعید تیموری با اوزون حسن در مغان و کشته شدن ابوسعید در آنجا سال ۸۷۳ هجری قمری

ابوسعید یکی از اعقاب تیمور بود که در ترکستان و خراسان به فرمانروائی مشغول بود و بنا بدرخواست حسن علی فرزند جهانشاه که با اوزون حسن در حال جنگ بود بیاری حسن علی با سپاهی از تاتارها کلموکها و کاشغریها از هرات براه افتاده و از طریق سرخس و نیشابور و مشهد مقدس بجنگ اوزون حسن رهسپار شد و اوزون حسن با اطلاع از جریان سغرائی به پیش پادشاهان تیموری فرستاد که همه حکومت ایران از آن او باشد و فقط آذربایجان را به اوزون حسن واگذارد ولی وی قبول نکرده از طریق بسطاموری وارد سلطانیه شد و حسن علی فوراً بنزد وی شتافت و در سلطانیه شورای جنگی تشکیل شد و پادشاه تیموری باوجود برف و کولاک تامیانه آمد و از آنجا باردییل رفت تا همه مقدمات لشکرکشی را فراهم کنند .

ابوسعید در بقعه صفوی فرود آمد و همه بزرگان مملکت در حضور او آمدند و او حسن علی را به تبریز فرستاد ولی حسن علی به میگزساری و بیعاری پرداخت و با قشون غیرمجهز که اغلب بدون اسب و باکفشهای پاره پاره در برف حرکت میکردند خود را بدره ارس رسانید ولی اوزون حسن مانع ورود چغتائیها و خراسانیها بقراباغ شده و برای اینکه بر مشکلات آنها بیفزاید و شیر و انشاه فرخ بسیار دستور داد که پلهای رودخانه را ویران سازد و فروش غله را بلشکریان ابوسعید مانع شود .

در چنین اوضاع و احوالی که همه چیز بنفع اوزون حسن بود بین طرفین در دشت مغان جنگ سختی در گرفت و فرمانده پیشتاز ابوسعید باسارت درآمد و بسیاری از اتباع او نیز کشته شدند.

ابوسعید با ملاحظه وضع خود سفیری برای وساطت پیش اوزون فرستاد وی قبول نکرد و سپس مادرش را بوساطت برانگیخت باز مورد قبول اوزون حسن نشد در این موقع در حوالی محمود آباد مغان کاربه جنگ قطعی کشید و شکست درفشون ابوسعید تیموری افتاد و وی خواست با برجا نهادن کلیه عقب دماران سپاه جان خود را از معرکه نجات دهد اما زینل پسر اوزون او را دستگیر کرده و نزد پدرش اوزون حسن آورد. اوزون حسن گرچه نمی خواست او را بقتل رساند ولی یادگار محمدشاهزاده تیموری که از نوادگان شاهرخ بود و در اردوی آق قویونلو بصرم میرد بخونخواهی مادرش گوهرشاد بیگم خواهان قتل او شد و بدین ترتیب ابوسعید بسال ۸۷۳ در دشت مغان بقتل رسید و سر او برای سلطان مماليك بقاهره فرستاده شد.

سلطان حیدر در مغان ۸۷۴

هنگام جنگ ابوسعید تیموری با اوزون حسن حیدر صفوی پسری نه ساله بود که در اردوی آق قویونلو بصرم میرد و شاهد ناظر جنگ آنها با ابوسعید بود و پس از آنکه جنگ به پیروزی اوزون حسن انجامید در ابتدای سال ۸۷۴ هجری صحرای مغان را ترك گفت و باردیبل رفت و این صفوی جوان نیز در ركب اوزون حسن برای اولین بار به بقعه مقدس خاندان خود پا گذاشت.

تاجگذاری نادرشاه در مغان

یکی از وقایع پرشکوه و افتخارآمیز تاریخ وطن ما و دشت مغان تاجگذاری فرزند شمشیر در این دشت سر تا پا حوادث تاریخی است که ذیلاً بشرح آن میپردازیم .

پس از آنکه نادرشاه از کارهای داخلی فراغت یافت و عثمانیان را شکست داده ولایات از دست رفته را مسترد داشت و با روسها و عثمانیها قرارداد صلح منعقد ساخت و آرامش را در سراسر ایران برقرار نمود وی در این موقع به اوج قدرت و قوت خود رسیده بود علیهذا در فکر تاج و تخت ایران بود و بدین جهت از سران ولایات و امرای لشکر و حکام ولایات و قضات و روحانیان و بزرگان قوم دعوت کرد که در دشت مغان گرد هم آمده ضمن تشکیل مجلس مشاوره تکلیف تاج و تخت ایران را نیز روشن سازند . نادر حکم کرد که در اینجا ۱۲۰۰۰ سرای از چوب نی بانضمام مساجد و منازل و میدان و بازارها و حمام ساخته شود و حرمسرا و عمارت برای خود او نیز تهیه کنند .

نادر شب ۲۲ ژانویه ۱۷۳۶ مطابق با نهم ماه رمضان ۱۱۴۸ بدشت مغان رسید و ظرف ایام ورود مدعوین ، روزانه دیوان داشت و بعرايض شکایات مردم رسیدگی میکرد تا روز بیستم رمضان همه نمایندگان وارد شدند و جمعاً در حدود بیست هزار نفر در مغان گرد آمدند روز بعد سرانجام حاضران مجلس دشت مغان نادر را بشاهی برگزیدند و مراسم تاجگذاری در ۲۴ شوال ۱۱۴۸ انجام گرفت و نادر تاج شاهی ایران را بر سر گذاشت و نادرشاه خوانده شد .

منابع این مقاله

- ۱- تفسیر صافی چاپ تهران ۱۳۳۶ صفحه ۳۸۶ .
- ۲- شهریاران گمنام نوشته مرحوم کسروی چاپ دوم تهران ۱۳۳۵ شمسی.
- ۳- مسالک و ممالک ابواسحق ابراهیم اصطخری ترجمه فارسی چاپ تهران ۱۳۴۰ شمسی .
- ۴- نزهةالقلوب تألیف حمدالله مستوفی قزوینی تصحیح دکتر دبیرسیافی چاپ تهران ۱۳۳۶ خورشیدی .
- ۵- تاریخ مفصل ایران مرحوم علامه اقبال آشتیانی چاپ ۱۳۱۲ شمسی.
- ۶- تاریخ یعقوبی تألیف احمد بن ابی یعقوب ترجمه دکتر آیتی چاپ تهران ۱۳۴۳ .
- ۷- آناهیتا استاد پور داود چاپ چاپخانه تابان تهران ۱۳۴۳ شمسی .
- ۸- حبیب‌السیر تألیف خواندمیر از انتشارات کتابخانه خیام چاپ تهران ۱۳۳۳ شمسی .
- ۹- تشکیل دولت ملی ایران تألیف والترهینتس ترجمه کیکائوس جهاننداری نشریه کمیسیون معارف چاپ تهران بهمن‌ماه ۱۳۳۶ .
- ۱۰- عالم آرای نادری چاپ موسوی تهران ۱۳۳۵ .
- ۱۱- دیوان قطران تبریزی چاپ تبریز ۱۳۳۳ .
- ۱۲- یادداشتهای نگارنده این مقاله .
- ۱۳- تاریخ نادرشاه تألیف لکهارت ترجمه مشفق‌همدانی چاپ تهران ۱۳۳۱ .
- ۱۴- تاریخ کامل عزالدین علی ابن الاثیر جلد سوم چاپ تهران از انتشارات مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی .